



وزارت علوم، تحقیقات و فناوری
پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پژوهشکده اندیشه سیاسی - انقلاب و تمدن اسلامی
گروه اندیشه سیاسی

رساله دکتری رشته علوم سیاسی

**رابطه اخلاق و سیاست در اندیشه مردمسالاری دینی و دموکراسی با توجه به
آرای صاحب نظران ایرانی معاصر (امام خمینی، آیت الله سید علی خامنه ای،
سید محمد خاتمی و عبدالکریم سروش)**

استاد راهنما:

دکتر عبدالرحمن حسنی فر

استادان مشاور:

دکتر فرهاد زیویار

دکتر محمود جنیدی

پژوهشگر:

اکبر رمزی

بهمن ماه ۱۳۹۶

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

من لم يشكر المخلوق، لم يشكر الخالق

از اساتید ارجمندم آقایان دکتر عبدالرحمن حسنی فر، دکتر فرهاد زیویان، دکتر

محمود جنیدی به عنوان اساتید بزرگوار راهنما و مشاور و همچنین از پدر و مادرم نهایت

پاسکذاری را دارم و دستشان را می بوسم.

و از خدای بزرگم که به من این نعمت را عطا نمود سپاسگذارم

تقدیم به ہر آن کہ چیزی به من آموخت

چکیده:

رابطه اخلاق و سیاست به دلیل اهمیت زیاد موضوع، از دیرباز در مرکز توجهات اندیشمندان و متفکران بزرگ قرار گرفته است. در این رساله، رابطه اخلاق و سیاست از دیدگاه چهار سیاستمدار و اندیشمند معاصر ایران که دارای مناصب دولتی و حکومتی در جمهوری اسلامی بوده اند، مورد بررسی و تحلیل قرار گرفته است. آیت الله خمینی و آیت الله خامنه ای، سال ها به عنوان رهبر و زعيم جمهوری اسلامی، جهت دهنده سیاست های کلی و رویکردهای نظام جمهوری اسلامی نسبت به سیاست و فقه بوده اند. حجت الاسلام خاتمی، به مدت ۸ سال ریاست جمهوری جمهوری اسلامی را بر عهده داشته و دکتر عبدالکریم سروش، به عنوان متفکر و فیلسوف معاصر، در ابتدای انقلاب، به عنوان عضو شورای انقلاب فرهنگی و طی سال های بعد، به عنوان یکی از منتقدان و متفکران مطرح ایران، مطرح بوده است. در این رساله، به تحلیل گفتمان هرکدام از این اندیشمندان پیرامون رابطه اخلاق و سیاست و جایگاه شاخص هایی همچون عدالت و آزادی در آرای ایشان، پرداخته شده است. در نهایت، پژوهشگر به این نتایج رسیده است که اولاً، علی رغم تفاوت دیدگاه های موجود میان این بزرگان، نسبت به اخلاق و سیاست و آزادی و عدالت، می توان به یک گفتمان مشترک نیز دست یافت که برای عملکرد دستگاه حکومتی، از آن بهره برد. در ثانی، باید توجه داشت که خود این بزرگان نیز به تناسب دوره زندگی و جایگاه خود، برداشت های متفاوتی از این عبارات و مفاهیم را داشته اند و علی الخصوص، تغییر جایگاه ها و در دست گرفتن مقامات دولتی و حکومتی، تاثیر بسیار زیادی در تغییر برداشت آن ها، داشته است. موضوع بعدی که پژوهشگر به آن دست یافته است، این است که علی رغم تفاوت های بنیادی اندیشه های اسلامی با فلسفه سیاسی غرب، واژه های عدالت و آزادی که به عنوان شاخص های اصلی اخلاقی شدن سیاست و حکومت به شمار می روند، تا حد زیادی با دیدگاه غربی آن ها، مورد بررسی قرار می گیرند و حتی اگر به ظاهر به آن اشاره نشود، بنای عمل و تفکر، برداشت غربی از سیاست، اخلاق، آزادی و عدالت، در مرکز توجه قرار گرفته است.

کلیدواژه ها: اخلاق، سیاست، آزادی، عدالت، حقوق مردم، گفتمان، مردمسالاری دینی، دموکراسی

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۹	مقدمه:
۱۶	فصل اول کلیات
۱۷	۱-۱- بیان مسأله:
۲۴	۲-۱- اهمیت و ضرورت انجام پژوهش:
۲۶	۳-۱- اهداف پژوهش:
۲۷	۴-۱- سئوالات پژوهش:
۲۷	۱-۴-۱- سؤال اصلی:
۲۷	۲-۴-۱- سئوالات فرعی:
۲۷	۵-۱- پیشینه پژوهش:
۲۹	۶-۱- روش انجام پژوهش:
۳۰	۷-۱- روش شناسی:
۳۲	۸-۱- فنون و روش تجزیه و تحلیل اطلاعات:
۳۴	فصل دوم ادبیات تحقیق

- ۳۵ ۱-۲- اخلاق سیاسی:
- ۴۰ ۲-۲- مبحث اخلاق:
- ۴۳ ۳-۲- دیدگاه علمای اسلامی پیرامون اخلاق:
- ۴۳ ۴-۲- اخلاق و سیاست:
- ۴۹ ۲-۴-۱- عدالت:
- ۵۴ ۲-۴-۲- آزادی:
- ۵۶ ۲-۴-۳- قانون گرایی:
- ۵۶ ۲-۵- اخلاق و دموکراسی:
- فصل سوم بررسی آرای آیت الله خمینی، آیت الله خامنه ای، دکتر عبدالکریم سروش و حجت الاسلام خاتمی پیرامون رابطه اخلاق و سیاست..... ۵۸
- ۵۹ گفتار اول: مروری بر آرای آیت الله خمینی:
- ۶۰ ۳-۱- دیدگاه آیت الله خمینی پیرامون سیاست:
- ۶۲ ۳-۲- رابطه اخلاق و سیاست از دیدگاه آیت الله خمینی:
- ۶۸ ۳-۳- شاخص های اخلاقی سیاست:
- ۷۱ ۳-۴- عدالت از دیدگاه آیت الله خمینی:

- ۷۲ ۳-۴-۱ - عدالت به عنوان سستی الهی:.....
- ۷۳ ۳-۴-۲ - عدالت به معنای رعایت اعتدال:.....
- ۷۳ ۳-۴-۳ - عدالت به عنوان یکی از ویژگی های اجتماعی.....
- ۷۷ ۳-۵-۵ - آزادی از دیدگاه آیت الله خمینی:.....
- ۸۱ گفتار دوم: مروری بر آرای آیت الله خامنه ای:.....
- ۸۱ ۳-۶-۶ - دیدگاه آیت الله خامنه ای پیرامون سیاست:.....
- ۸۶ ۳-۷-۷ - رابطه اخلاق و سیاست از دیدگاه آیت الله خامنه ای:.....
- ۹۲ ۳-۸-۸ - شاخص های اخلاقی سیاست از دیدگاه آیت الله خامنه ای:.....
- ۹۲ ۳-۸-۱ - عدالت از دیدگاه آیت الله خامنه ای.....
- ۹۸ ۳-۸-۲ - آزادی از دیدگاه آیت الله خامنه ای:.....
- ۱۰۲ گفتار سوم: مروری بر آرای دکتر عبدالکریم سروش:.....
- ۱۰۲ ۳-۹-۹ - دیدگاه دکتر عبدالکریم سروش پیرامون سیاست:.....
- ۱۱۲ ۳-۱۰-۱۰ - رابطه اخلاق و سیاست از دیدگاه دکتر عبدالکریم سروش:.....
- ۱۱۹ ۳-۱۱-۱۱ - شاخص های اخلاقی سیاست از دیدگاه دکتر عبدالکریم سروش:.....
- ۱۲۶ ۳-۱۲-۱۲ - عدالت از دیدگاه دکتر عبدالکریم سروش:.....

- ۱۲۹: ۱۳-۳- آزادی از دیدگاه دکتر عبدالکریم سروش
- ۱۳۱ گفتار چهارم: مروری بر اندیشه های حجت الاسلام حجت الاسلام خاتمی :
- ۱۳۱: ۱۴-۳- دیدگاه حجت الاسلام خاتمی پیرامون سیاست:
- ۱۳۴: ۱۵-۳- رابطه اخلاق و سیاست از دیدگاه حجت الاسلام خاتمی :
- ۱۴۷: ۱۶-۳- شاخص های اخلاقی سیاست از دیدگاه حجت الاسلام خاتمی :
- ۱۴۸: ۱۷-۳- عدالت از دیدگاه حجت الاسلام خاتمی :
- ۱۵۱: ۱۸-۳- آزادی از دیدگاه حجت الاسلام خاتمی:
- ۱۵۳ فصل چهارم: بحث و نتیجه گیری
- ۱۵۴ جمع بندی و مقایسه دیدگاه اندیشمندان مطرح شده در رساله نسبت به رابطه اخلاق و سیاست:
- ۱۷۶ نتیجه گیری:
- ۱۷۹ منابع و مأخذ:
- ۱۹۲ منابع لاتین:

مقدمه:

رابطه اخلاق و سیاست از موضوعات مهمی است که ذهن بسیاری از اندیشمندان را به خود معطوف کرده است و در نظام فکری آن‌ها جایگاه ویژه‌ای به خود اختصاص داده است. به گونه‌ای که از دوران کلاسیک تاکنون، ما شاهد بحث‌ها و استدلال‌های متفاوتی در باب سنجش این نسبت و متعاقب آن، اشکال متفاوتی از ارزیابی آن‌ها، اعم از انطباق، تعامل، تعارض، سازگاری یا ناسازگاری اخلاق و سیاست بوده ایم.

رعایت قوانین اخلاقی و اخلاقی زیستن، لازمه داشتن جامعه مطلوب و ایده آل است، و مساله‌ای است که هم سیاستمداران و هم عامه مردم باید در زندگی روزمره خود، آن را مد نظر قرار دهند، اما آنچه در بحث اخلاق و سیاست حرف اول را می‌زند، اخلاقی بودن یا نبودن دستورات و آرای سیاسی است. مسلماً آرا و دستوراتی که توسط سیاستمداران صادر می‌شود، تبعات و نتایجی بر جامعه و افراد ساکن در آن خواهد داشت. بخشی از این نتایج را می‌توان در ذیل مقوله اخلاق، طبقه بندی نمود. هرچند در دنیای مدرن، ملاک اخلاقی بودن دستورات و آرای سیاسی، تنها در بحث ایجاد منفعت برای اکثریت افراد جامعه تعریف می‌شود، اما پر واضح است که داشتن چنین دیدگاهی نمی‌تواند معنای اخلاقی بودن را به طور کامل شرح دهد. ضمن اینکه منفعت از دیدگاه افراد، می‌تواند تعاریف متفاوتی داشته باشد و تضاد منافع در جامعه امری عادی است که می‌تواند اعتقاد به این مساله که اخلاقی بودن به معنای رساندن حداکثر منافع به حداکثر افراد جامعه است را با چالشی جدی، مواجه سازد.

از این رو، در تعاریف دیگری از اخلاق، سعی شده اخلاق ورای جامعه و به صورت امری متعالی و حد مطلوب تعریف و بیان شود. نقدی که طرفداران نظریه های جدید بر این تعاریف اخلاقی، وارد می کنند این است که هیچ گونه ابزار سنجش عملی در دست نیست که بتوان نیات و اهداف متعالی انسان ها را با آن سنجید و این امر در بحث های سیاسی، به خاطر اینکه افراد انتظار نتایج ملموس از دستورات سیاسی را در زندگی روزمره خود دارند، بغرنج تر و پیچیده تر می شود. از این رو سیاست را در هر تعریفی که در نظر بگیریم، حداقل در سطح شعارها و نمادها، ناظر به خیر عام است و امروزه حتی بدترین حاکمان، داعیه خدمت به کشور و مردم را دارند. برخی اندیشمندان نیز، در بحث های اخلاق و سیاست سعی کرده اند، حد واسط را در نظر بگیرند و تعریفی بینابینی از اخلاق را ارائه دهند که هم ناظر به منافع جامعه و هم ناظر بر امور متعالی باشد. در این رساله قصد بر این است که آراء و نظریات برخی صاحب نظران معاصر در رابطه با اخلاق و سیاست را در ابعاد نظری و عملی مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار گیرد. شناسایی رابطه بین اخلاق و سیاست در بهترین حکومتی که در آن اخلاق نقش اساسی دارد در سرنوشت سیاسی و سعادت‌مندی بشر نقش تعیین کننده ای دارد.

یکی از اصلی ترین دلمشغولی های فلاسفه سیاسی در طی دوران ها، این بوده که ضمن ارائه تعریفی مناسب از اخلاق، جایگاه آن را در سیاست و حکومت داری، مشخص کنند. این مساله با تفاوتی که در درک و برداشت این فلاسفه از بحث اخلاق دارند، به اشکال مختلفی مطرح می شود. در واقع، تعریفی واحد از اخلاق نداریم که بخواهیم بر اساس همان تعریف به بازتعریف رابطه اخلاق و سیاست پردازیم. حاصل کاری که فلاسفه در بحث اخلاق و سیاست انجام می دهند، معمولاً به عنوان مستمسک و مبنایی برای عمل یا حداقل تظاهر به عمل در بین سیاستمداران قرار می گیرد که البته بحث رعایت مسائل اخلاقی در سیاست و حکومت اخلاق مدار، طی دهه های اخیر، اهمیت بیشتری یافته است.

باید توجه داشت، تا دوره قرون وسطی، این اعتقاد بین اخلاق و سیاست رابطه ای وجود دارد و سیاست باید اخلاقی باشد، هیچ وجهی از شک و تردید را در خود نداشت و همه اندیشمندان، با هر برداشتی که از اخلاق و سیاست داشتند، این دو امر را لازم و ملزوم یکدیگر می نگریستند. اما بعد از قرون وسطی و در سرآغاز دوران مدرن، این امر، از سوی برخی از افراد، مورد تردید قرار گرفت. یکی از مهم ترین این اندیشمندان، ماکیاول بود که عرصه اخلاق و سیاست را از یکدیگر جدا کرد و سیاست را عرصه مصلحت اندیشی دانست که حاکم می تواند در زمانی که لازم

است، انواع اقداماتی که از نظر فردی، غیر اخلاقی شمرده می شوند (از قبیل دروغ، ریا، عوام فریبی و ...) را مرتکب شود تا بتواند جامعه را حفظ کند. این امور که به ظاهر، و از نظر فردی، اموری غیر اخلاقی و رذیلت محسوب می شوند، از نظر ماکیاول در مواقعی که مصلحت اقتضا می کند، نه تنها رذیلت محسوب نمی شوند بلکه، وظیفه فرمانروا و حاکم است که اینگونه اقدام کند تا جامعه را از هرج و مرج، حفظ کند. این امر که به ظاهر و از نظر ماکیاول، جدایی اخلاق از سیاست محسوب می شد، بعدها توسط عده ای از اندیشمندان به عنوان بیان نوع جدیدی از نگاه به مساله اخلاق و سیاست، مطرح شد. در واقع، بعدها برخی از اندیشمندان این مساله را عنوان کردند که گناهان و سیات فردی، می تواند حسنات جمعی باشد و اموری که به صورت فردی گناه و رذیلت محسوب می شوند در میان اجتماع می تواند به عنوان فضیلت و امری نیکو و پسندیده نیز محسوب شود. به عنوان مثال، اگر حاکمی به خاطر حفظ امنیت و یکپارچگی جامعه، مجبور شود که دروغی بگوید یا گروهی را که قصد بر هم زدن آرامش و سعادت جامعه را دارد، تنبیه کند، این عمل سیاسی، غیر اخلاقی شمرده نمی شود. در واقع، از نظر این گروه، سیاست و اخلاق از نظر ماهوی و محتوایی از هم جدا هستند، اما اخلاق، حکم بازدارنده را دارد و مانع بی عدالتی، افراط و تفریط و محترم نشمردن حقوق دیگران می شود و با این کار، خود به خود، جامعه و به تبع آن سیاست را اخلاقی (اما با برداشتی متفاوت از اخلاق)، می کند.

در حال حاضر، دو نوع نظریه عمده، پیرامون بحث های اخلاقی وجود دارد، نظریه های وظیفه گرایانه یا حق گرایانه و نظریه های غایت گرایانه یا خیر گرایانه. سایر نظریه ها، به نوعی جزو یکی از این دو نظریه قرار می گیرند. معتقدان حق گرایی یا وظیفه گرایی بر این عقیده هستند که تشخیص آن چه حق و وظیفه است، با ارائه تصویری خاص از خیر، هیچ نسبتی ندارد. بر عکس نظریه های خیرگرایانه یا غایت گرایانه، معتقدند، خیر به خودی خود، دارای استقلال است و باید تعریفی از حق و خیر و درستی ارائه شود و پس از آن، کارها و افعال انسان براساس آن تعاریف سنجیده شوند.

در میان متفکران معاصر، امانوئل کانت، از پیشگامان اعتقاد به وظیفه گرایی در اخلاق، محسوب می شود. از نظر وی، هیچ تصویری از خیر، سعادت و خوبی نمی بایست، هدف فعل اخلاقی قرار بگیرد و آن چه وظیفه و مسئولیت اخلاقی است، توسط عقل و خرد فردی که نیتش تنها عمل به وظایفش است، قابل تشخیص خواهد بود. در واقع، از نظر کانت، عمل اخلاقی، مسلماً عملی عقلانی نیز محسوب خواهد شد. و موجودی که از عقل کافی برخوردار است، با دیگران خیرخواهانه

برخورد خواهد کرد. باید توجه داشت که اندیشه های کانت، با اندیشه های علم گرایانه و عقل باورانه معتزله و شیعه در اسلام، قرابت زیادی دارد.

غایت گرایان، اما در کل می کوشند، بنیاد و غایتی مشخص را برای اخلاق، بنا نهند و اخلاق را با آن بسنجند. این رویکرد به اخلاق، توسط بسیاری از اندیشمندان مسلمان و اندیشمندان و فیلسوفان یونانی، اتخاذ شده است. اتخاذ این رویکرد، مسلماً باعث خواهد شد که به جای تلاش برای تعریف فعل اخلاقی صرف، به مولفه ها و شاخص هایی که بر اخلاق دلالت می کند، بیاندیشیم. از نظر این گروه، راستگویی و صداقت، پرهیز از خشم و کنترل قوه های غضبیه و شهویه و رعایت اعتدال در کارها، اموری هستند اخلاقی که بدون توجه به نتایجی که می تواند در جامعه ایجاد کند، به خودی خود، نیکو شمرده می شوند. در عرصه اجتماع، نیز مهم ترین شاخص عمل اخلاقی غایت گرا، عدالت محسوب می شود. عدالت، به عنوان غایت و هدف اصلی اخلاقی زیستن و سیاست اخلاقی است که به خودی خود، دارای ارزش است و در واقع از نظر بسیاری از اندیشمندان، بقیه فضائل انسانی زیر مجموعه عدالت به حساب می آیند و بدون وجود عدالت، نمی توان شاهد هیچ فضیلت دیگری بود. رعایت عدالت از سوی حکومت، می تواند راه را بر اختیار انسان و آزادی وی، بگشاید که این آزادی خود یکی از ضرورت های اخلاقی یا غیر اخلاقی شمردن اعمال انسان است. از سوی دیگر، وجود آزادی در جامعه می تواند باعث شود انسان ها بتوانند اعمال حاکمان خود را نقد کنند و اموری را که به نظرشان غیر اخلاقی و یا شبهه ناک است را به آن ها گوشزد کنند. همین امر درباره رعایت قانون که یکی از شاخص های سیاست اخلاقی هست نیز، صادق است. وجود عدالت، نشان دهنده وجود قانون و قانونمداری در جامعه است و بدون قانون، نمی توان شاهد رعایت عدالت واقعی بود و از سوی دیگر، عدالت واقعی به قانونمند شدن مردم و حاکمان کمک خواهد نمود. عدالت، همچنین می تواند باعث شود که انسان ها از رذیلت های اخلاق فردی همچون تملق گویی، ریاکاری، دروغ گویی و فریبکاری نیز دور شوند. زیرا در جامعه ای که عدالت وجود دارد، بالتبع حکومتی مستبد و خودکامه که ملاک انتخاب افراد برای تصدی شغل ها و موقعیت های گوناگون را تملق و تعریف بی دلیل از خود می داند، بر سر کار نیست و مردم نیز هیچ دلیلی برای توسل به شیوه های غیر اخلاقی برای رسیدن به سعادت و خوشی فردی نخواهند داشت.

از نظر علمای اسلام علم اخلاق بعد از علومی همچون الهیات و خداشناسی از مهم ترین امور انسان در عرصه زندگی معنوی انسان به شمار می آید تا جائیکه امامان و پیشوایان دینی ما، یکی از

ضروری ترین علوم را که انسان ها باید بیاموزند، علمی می دانند که انسان را با اموری که وی را می تواند به تباهی بکشاند، آشنا می کنند.

در تفکر اسلامی، برخلاف مکاتبی که خاستگاه و پشتوانه اخلاق را وجدان، عرف و ... تلقی می کنند، عقیده بر این است که وجدان بشری به تنهایی قادر به هدایت انسان نیست بلکه باید در کنار آن ایمان به خدا و آموزه های وحیانی نیز حاضر باشند، زیرا تمام فضایل و کمالات بشری در فراسوی انگیزه های سودمندی، لذت و سعادت مطرح است و مبتنی بر رابطه معنوی و رضایت خداوند متعال می باشد. به عبارت دیگر خاستگاه اولیه اخلاق در بینش اسلامی، دین و تعالیم مذهبی می باشد. اهمیت اخلاق در اسلام به حدی است که پیامبر اسلام (ص) در سخنی مشهور فلسفه بعثت خویش را تکمیل و متمم فضیلت های اخلاقی می داند: «بعثت لأتمم مکارم الاخلاق». قرآن به عنوان مهم ترین منبع آموزه های الهی و اسلامی، سرشار از آموزه های اخلاقی است. این کتاب، حاوی آیات زیادی درباره آموزه های اخلاقی مانند قسط و عدل، ظلم ستیزی، امانت داری، صلح طلبی، وفای به عهد، صداقت و آزادی می باشد. آموزه های اخلاقی که در قرآن به آن ها اشاره شده هم در بخش آموزه های فردی و هم در بخش آموزه های اجتماعی است و عدل و قسط، ظلم ستیزی، صلح طلبی، وفای به عهد و می توان گفت تقریباً تمام آموزه های قرآنی، هم دارای اهمیت و جنبه اجتماعی و هم دارای اهمیت و جنبه فردی هستند و در هر دو بخش هم مورد توجه قرآن قرار گرفته اند و به هر دو بخش آن، توصیه شده است.

از طرفی، در اندیشه اسلامی، اصلی ترین صاحب قدرت و حاکم انسان ها خداست و بقیه افراد، قدرت و حاکمیتشان را از خدا گرفته اند. از نظر شیعه، حاکمی که به زور و بدون داشتن شرایط لازم برای حکومت بر تخت ریاست تکیه زند، غاصب محسوب می شود و غصب از مواردی است که حاکم را از عدالت دور می کند. البته عدالتی که برای امامان و پیشوایان دینی و سیاسی در اسلام ذکر می شود، معنایی وسیع از رعایت حقوق دیگران و تلاش برای احقاق حقوق افراد دارد و شامل عدم ارتکاب به گناهان کبیره و عدم اصرار بر گناه صغیره است که مسلماً فقره بالا، یعنی تلاش بر احقاق حقوق دیگران نیز در زمره این مسائل قرار می گیرد.

در ادبیات سیاسی اسلام، اخلاق و سیاست علاوه بر تکیه بر ایمان، دارای خواستگاهی عقلی نیز می باشند. به این معنا که در حوزه عقل عملی سه محور اصلی وجود دارد که عبارت است از سیاست مدن، تدبیر منزل و اخلاق. لذا از این دیدگاه، حوزه عقل عملی همان بایدها و نبایدها را که در اخلاق بحث می شود مشخص می کند. به اعتقاد برخی از متفکران، احکام اسلام نمی تواند جدای

از عقل عملی باشد که این مطلب به قاعده معروف «کَلَّمَا حَكَمَ بِه الْعَقْلُ حَكَمَ بِه الشَّرْعُ» اشاره دارد که مراد از عقل در این قاعده همان عقل عملی است. به هر حال در بینش اسلامی بین اخلاق و سیاست رابطه عمیقی وجود دارد و سیاستی شایسته تلقی می‌شود که مبتنی بر مولفه‌ها و معیارهای اخلاقی باشد.

در جهان اسلام، علما و اندیشمندان بسیاری پیرامون رابطه اخلاق و سیاست چه در دوران گذشته و چه در دوران معاصر، مباحثی مطرح نموده اند که وجه مشترک نظرات اندیشمندان اسلامی گذشته این است که همه آن‌ها ضمن تاثیر گرفتن از اندیشه های فلاسفه یونانی علی الخصوص افلاطون و ارسطو، آموزه های قرآنی و اهداف و فضیلت های آن جهانی را به عنوان انگیزه های رعایت اخلاق و اخلاقی زیستن عنوان می کنند که این مساله در میان اندیشمندان معاصر، تفاوت هایی پیدا کرده که در جای خود به آن اشاره شده است.

به عنوان مثال، بسیاری، محمد غزالی را از جمله اندیشمندان پیشگام اسلامی در خصوص علم اخلاق و سیاست می دانند. غزالی به قلمرو سیاست، با دید مذهبی و باورهای دینی و اخلاقی می‌نگرد. از دیدگاه وی سیاست اسباب و شیوه‌هایی است که هدایت انسان را در زندگی دنیوی برای نیل به خیر و صلاح اخروی فراهم می‌آورد و تعالیم اخلاقی دقیقا در همین چارچوب برای غزالی مطرح می‌شود. غزالی در نوشته‌های خود سفارش‌های اخلاقی زیادی به سلاطین می‌کند. وی به سلاطین توصیه می‌کند که از تکبر پرهیز کنند، نسبت به نیازها و توقعات مردم حساسیت داشته باشند و مراقب باشند در دام شهوت نیافتند و در یک جمله، خلاف شرع و اخلاق عمل ننمایند. لذا غزالی نیز دو مقوله اخلاق و سیاست را مرتبط به هم تلقی نموده و در واقع به نوعی «سیاست اخلاقی» معتقد می‌باشد.

از دیدگاه فارابی که می‌توان وی را بزرگ‌ترین فیلسوف جهان اسلام دانست، مباحث اخلاقی، مبنای سیاست است. وی برای تشریح این اعتقاد از دو مدینه فاضله و فاسقه سخن به میان می‌آورد که در اولی، اصول اخلاقی توسط حاکمان و به تبع آن در میان مردم، رعایت می‌شود و در دومی، سیاست و حکومت اخلاقی نیست و این اخلاقی نبودن به بطن و متن جامعه نیز تسری پیدا می‌کند و مردم به انواع رذیلت‌های اخلاقی، گرفتار می‌شوند. فارابی بعد از تشریح وضعیت دو جامعه و دو مدینه فاضله و فاسقه به این نتیجه می‌رسد که سعادت انسان، جز با شناخت دقیق و کافی از فضیلت‌ها و رذیلت‌های انسانی و تلاش برای استقرار آن‌ها از طریق یک سیستم و راهکار قابل اتکا، میسر نیست. از این سخن، نیز فارابی به این نتیجه می‌رسد که اگر بخواهیم در جامعه‌ای شاهد

سعادت انسان ها و رسیدن آن ها به خوشی دنیوی و نعمات اخروی باشیم، باید بکوشیم که حاکمان و سیاست آن سرزمین را از فسق و اعمال غیر اخلاقی دور کرده و به سمت رعایت فضائل اخلاقی، رهنمون شویم. بنابراین، بین سیاست و اخلاق، رابطه ای دوسویه وجود دارد و سیاست به اخلاقی شدن جامعه منجر می شود و جامعه ای که اخلاقی باشد، باید و لاجرم دارای سیاست و حاکمانی اخلاقی است.

ابن سینا نیز در این باب نظرهایی را ارائه می کند. او بر این باور است که قدرت سیاسی تنها به شخصی که دارای عقل سلیم و فضائل اخلاقی از قبیل شجاعت، عفت و حسن تدبیر و بیش از همه به شریعت آگاهی دارد تعلق می گیرد. در واقع ابن سینا مبحث سیاست را در الهیات مطرح می کند. بنابراین وی نیز معتقد به نوعی سیاست اخلاقی در عرصه زندگی سیاسی بوده است.

در مجموع می توان گفت، محوری ترین دیدگاه علما و اندیشمندان اسلامی که تا زمان حاضر (حداقل در میان علمای دینی و روحانیون)، ادامه داشته این است که بدون تشکیل حکومت نمی توان ارزش های الهی و به تبع آن اخلاقی را تحقق بخشید اما اقتدار سیاسی و اقتصادی، خود به عنوان ابزاری است برای هدایت و تعالی نوع بشر که به اخلاقی شدن وی نیز خواهد انجامید. از نظر اسلام، در هیچ شرایطی نمی توان وسیله را با هدف توجیه کرد و اهداف الهی، به ابزارهای الهی نیازمند هستند و اخلاق به عنوان یکی از موارد خاص، این خاصیت را دارد که هم می توان آن را هدفی در خود محسوب کرد و هم ابزاری برای رسیدن انسان به سعادت دنیوی و اخروی. اخلاق، از نظر اسلام، خود فضیلت است و این فضیلت از آموزه های الهی نصیب آن شده است.

فصل اول

کلیات

۱-۱- بیان مسأله:

دکتر محمد علی اسلامی ندوشن در مقدمه ای که بر ترجمه کتاب توماس مان با نام «پیروزی آینده دموکراسی» نوشته اند، ادعا کرده اند، این صلاح و فساد حکومت هاست که مردم را به نوع خاصی از زندگی و رفتار اجتماعی متمایل می کند. در واقع با بسامان شدن و اصلاح حکومت، مردم نیز راه درست و صحیح را بر می گزینند و با فساد آن متمایل به راه های فاسد در زندگی خود می شوند. ایشان در اثبات این مدعا خاطره ای را از سفر خود از آلمان به سوی لهستان بازگو می کند که گویی در هواپیما حال یک زن لهستانی به هم می خورد و هواپیما به خاطر وی فرود اضطراری می کند و پزشکان آلمانی با جدیت و عطوفت وی را از هواپیما خارج و برای مداوا به بیمارستان منتقل می کنند. ایشان سپس در طی دیدار خود از لهستان به اردوگاههای کار اجباری و کوره های آدم سوزی و ویرانی هایی که آلمانی ها در شهرهای مختلف لهستان در طی جنگ جهانی دوم بر جای گذاشتند، اشاره می کند و نتیجه می گیرد مردم همان مردم هستند (با توجه به تاریخ این سفر که در سال های اولیه بعد از جنگ جهانی دوم اتفاق افتاده، حتی نسل هم عوض نشده) ولی این روش و منش حکومت است که خط زندگی و فکری مردم خود را تعیین می کند. دکتر ندوشن سپس می نویسد: «مردم همه کشورها کم و بیش شبیه هم هستند، نه چندان خوب هستند و نه خیلی بد، این اجتماع، حکومت و فرهنگ ناشی از این اجتماع و حکومت است که آنها را در راهی که می روند به جلو می راند». در واقع، حکومت و سیاستی که اخلاقی باشد، می تواند شهروندان و مردمی اخلاقی را تربیت کند و جامعه ای که از نعمت سیاست اخلاقی بی بهره باشد، کمتر ممکن است روی سعادت و آرامش را به خود ببیند.

رابطه اخلاق و سیاست از مهمترین مباحث فلسفی و اندیشه سیاسی است که از چگونگی پیوند میان اخلاق و سیاست بحث می‌کند. نوع بشر از زمانی که رفتار و اندیشه‌اش در تاریخ ثبت و ضبط گردیده است، همواره در میان دو نیروی متضاد؛ از یکسو «اخلاق» و تمام فضیلت‌های مربوط به آن و از سوی دیگر «قدرت» و همه مسایل وابسته به آن در جدال و تکاپو بوده است. برخی بر این باورند که اخلاق و قدرت دو مقوله متضاداند که جمع بین آن دو غیر ممکن و اگر نه، به سختی میسر است؛ زیرا اگر سیاست بخواهد اخلاقی باشد، در واقع، با ذات خود دچار تناقض و مشکل می‌شود و خود را از درون نابود می‌سازد. شاید نیکولوماکیاوی اولین اندیشه ورز و نظریه پرداز با شهامتی باشد که این معنا را فارغ از دغدغه‌های محیط خویش به صراحت بیان کرد و یا آنچه را که قدرتمندان در طول تاریخ کرده بودند با صداقت، شفافیت و وضوح فاش نمود. البته امروزه به برکت مطبوعات، رسانه‌های مستقل و به طور کلی انقلاب اطلاعات و ارتباطات حجاب و نقاب از چهره دولتمردان و سیاست پیشگان بی اخلاق و فارغ از اخلاق برداشته می‌شود. رسوایی به خاطر فساد مالی، سوء استفاده از مقام، رشوه خواری، تقلب در انتخابات، جاسوسی رقبای سیاسی، حمایت از گروه‌های تبهکاری، توطئه برای قتل مخالفین سیاسی، توسل به جنگ برای رفع بحران داخلی، مداخله نظامی برای کسب پرستیژ و اعتبار و باقی ماندن در قدرت، لشکرکشی‌ها و اقدامات نامشروع قدرت‌ها در گوشه و کنار جهان به بهانه بسط دموکراسی، حمایت از حقوق بشر و تامین آزادی و ده‌ها نمونه از این قبیل از رسانه‌های متعدد و مختلف منعکس می‌گردند.

اما فارغ از این نگرش به قدرت و اینکه آیا نخبگان حکومتی، اخلاق سیاسی را رعایت می‌کنند یا نه، امروزه رابطه اخلاق و سیاست از موضوعات مهمی است که ذهن بسیاری از اندیشمندان را به خود معطوف کرده است و بخش مهمی از آثار این اندیشمندان مربوط به تبیین رابطه این دو موضوع مهم، حساس و تعیین کننده در زندگی اجتماعی، می‌باشد. «اخلاق مجموعه صفات روحی و باطنی انسان است» (مور، ۱۳۸۵: ۲۱ و سلطان محمدی، ۱۳۹۱: ۹۴) و گاه به بعضی از اعمال و رفتاری که از خلیات درونی انسان ناشی می‌شود، نیز اخلاق گفته می‌شود (مصباح یزدی، ۱۳۷۳: ۱۰). اخلاق در یک تقسیم بندی، به دو بخش تقسیم می‌شود: «ملکاتی که سرچشمه پدیدآمدن کارهای نیکو است و اخلاق خوب و ملکات فضیله نامیده می‌شود، و آنها که منشا اعمال بد است و به آن اخلاق بد و ملکات رذیله می‌گویند. و نیز از همین جا می‌توان علم اخلاق را چنین تعریف کرد: «اخلاق علمی است که از ملکات و صفات خوب و بد و ریشه‌ها و آثار آن سخن می‌گوید» (مکارم شیرازی، ۱۳۷۷: ج ۱: ۲۳) و به تعبیر دیگر، «سرچشمه‌های اکتساب این صفات نیک و راه

مبارزه با صفات بد و آثار هر یک را در فرد و جامعه مورد بررسی قرار می دهد» (ابن عربی، ۱۳۹۲: ۳۷). سیاست هم در معنای عام هرگونه راهبرد و روش و مشی برای اداره یا بهکرد هر امری از امور، چه شخصی چه اجتماعی، است؛ و در معنای خاص «اموری است که مربوط به دولت و مدیریت و تعیین شکل و مقاصد و چگونگی فعالیت دولت متضمن کوشش برای نگهداری یا بدست آوردن قدرت یا کاربست قدرت دولت در جهت هدفها و درخواستهای گوناگون می باشد (دوورژه، ۱۳۶۷: ۸۸). سیاست به معنای باستانی کلمه، دخالت در امر عمومی و به معنای جدید، «اداره شهر مدرن صنعتی است که کنشگرانش به سیستم سازمان دهنده آن مشروعیت می دهند» (حشمت زاده، ۱۳۸۷: ۴۴). بر اساس اندیشه های رایج سیاست در هر سطحی در نظر گرفته شود، نمی تواند فارغ از دایره مباحث اخلاقی تنظیم و اعمال شود. توصیه های مثبت و منفی اخلاقی برای سیاست، در عمل از اجتناب ناپذیری پیوند مزبور حکایت می کند. اما در حوزه سیاست، مفهوم اخلاقیات با برداشتی که از اخلاق فردی وجود دارد، متفاوت است. برقراری رابطه و نسبت اخلاق و سیاست به تعریف ما از این دو مفهوم برمی گردد. وقتی صحبت از اخلاق می شود، به امر یا مجموعه ای از صفات پسندیده و البته ناپسندیده، ارزش ها، مطلوب ها، زیبایی ها، زشتی ها، بایسته ها و نبایسته ها، ارجاع می شود. درست است که غالباً تلقی مثبت از اخلاق می شود، اما ویژگی فعل اخلاقی به گونه ای است که می توان آن را به دو دسته حمیده و ذمیمه، تقسیم کرد (مصباح یزدی، ۱۳۸۴: ۷۹ و مسعودی و آل سیدان، ۱۳۹۱: ۱۱۲). گستره فعل اخلاقی و ارادی، چه به لحاظ جمعی و چه به لحاظ فردی، چه به لحاظ ساختاری و چه به لحاظ وجه نیت مندانه و قصدمدانان آن، به گونه ای است که تحت هیچ شرایطی نمی توان در ساحت انسانی از جدایی اخلاق و فعل اخلاقی از افعال غیر اخلاقی سخن به میان آورد. همه جا و در همه افعال اختیاری فردی و جمعی، جای پای اخلاق در دو وجه حمیده و نکوهیده آن، قابل ردیابی است. نتیجه این بحث در مورد نسبت اخلاق و سیاست، این است که نمی توان تحت هیچ شرایطی مدافع جدایی سیاست از اخلاق بود. هم به دلیل مرتبط بودن افعال اختیاری و ارادی بشر و هم به دلیل فراگیری و گستره اخلاق است، در همان جا که ادعای جدایی این دو و امکان پذیری این جدایی در میان است، می توان عدم جدایی را نشان داد. از نظر ماکیاول: «چارچوبی که در آن اخلاقیات امکان پذیر است با بی اخلاقی ایجاد می شود. اخلاقیات بر عناصر غیر اخلاقی و عدالت بر بی عدالتی استوار است. البته وجه اصلی اخلاقی بودن عمل، در اختیاری بودن آن از یک سو و تقدم ارزشی و فضائل آن از سوی دیگر تعریف می شود» (لسناف، ۱۳۸۷: ۱۲۱). از دید نویسندگان لیبرال، باید فضیلت را در چهارچوب خیر عموم تعریف کرد. منظور از خیر عموم، «اهدافی است که تمام جوامع، در عمل جویای آنهاست. این اهداف عبارتند از آزادی از سلطه

بیگانه، احترام به یکدیگر، حل مشکلات از طریق گفتگو، ثبات و حکومت قانون، کامیابی، شکوه و جلال و فرمانروایی» (جعفری تبریزی، ۱۳۷۳: ۵۶). از دید افرادی که با پیش زمینه های دینی به مقوله اخلاق می نگرند، فضیلت جنبه معنوی و الهی دارد، نوع نظام سیاسی بر نوع اخلاق تاثیر دارد. به طور مثال این افراد، منکر خیر عموم و شاخص های آن نمی شوند اما، رشد و تعالی معنوی و ایجاد زمینه های این رشد را از طرف حکومت، لازم و ضروری بر می شمارند. از نحوه تشکیل حکومت تا تداوم و استمرار آن، می توان وجود یا عدم وجود فضیلت های اخلاقی را در نظام مورد بررسی قرار داد. اطمینان از جهت اخلاقی سیاست، در گرو نقد فعال و نظارت مستمر بر افعال سیاسی صاحبان قدرت است که خود در گرو وجود نهادهای مدنی، مستقل و ناظر است. توجه به حقوق متقابل حاکم و مردم، نظارت بر حکومت به واسطه امر به معروف و نهی از منکر برای حرکت دادن آن در محدوده قانون و حفظ نظم و مصالح مردم نه میل حاکم (نائینی، ۱۳۶۰: ۲۸) و اصولی از قبیل «النصیحه لأئمه المسلمین» و مشورت، بستر را برای نهادینه کردن اجتماعی و تاریخی نقادی و نظارت را فراهم می کند (افروغ، ۱۳۹۰).

در بحث سیاست و حکومت، اگر عطف بر دو مؤلفه مشروعیت آن، یعنی حقانیت و مقبولیت، نقد و نظارت از جنبه حقوقی آن صورت نگیرد، به دلیل اعتماد گرایی مفرط در بستری از باورهای دینی و عاطفه گرایی، امکان بروز آسیب هایی از قبیل تشدید یکه سالاری، ظهور استبداد دینی، تقویت حکومت مطلقه دینی، و گسترش ریا و تزویر در لوای حکومت دینی، دوچندان می شود (نجاتی، ۱۳۸۵: ۳۲). تحقق سیاست اخلاقی، به رشد عقلانی آحاد جامعه و پرهیز از احساس گرایی، هیجان گرایی و مسئولیت گریزی بسته است. هر نظامی، دارای یک سری اصول و ویژگی هایی است که آن را از سایر نظام های سیاسی موجود و گذشته جهان متمایز می کند. این اصول خود به یک سری آداب و اخلاق اجتماعی و فردی خاص منتهی می شود که شاید بتوان گفت به نوعی لازم و ملزوم یکدیگر محسوب می شوند. هر نظامی بر اساس میزان پایبندی و التزام افرادی که در امور کشور داری و اداره جامعه نقش دارند (در همه سطوح چه کلان و چه خرد) به باید ها و نباید های گرفته شده از شرع و عقل و عرف، می تواند اخلاقی و یا غیر اخلاقی به حساب آید (افروغ، ۱۳۸۹: ۲۲-۲۳).

با توجه به اینکه حکومت و نهادهای حکومتی جدید به جز کارویژه های اولیه یعنی وضع و اجرای قوانین به منظور حفظ و تامین امنیت و تامین عدالت قضایی، وظایفی را در زمینه توسعه و تامین رفاه اجتماعی و همچنین تربیت شهروند به معنای نوین کلمه، نیز بر عهده گرفته اند، مسئله

نوع حکومت و چگونگی رفتار آن بیش از پیش مورد توجه قرار می‌گیرد و صورت بسیار مهم تری نیز بر خود می‌گیرد. در حال حاضر تلاش‌ها بر این است که حکومت هر جامعه‌ای مظهر مصلحت عمومی آن کشور باشد و کارویژه‌هایی از قبیل حفظ نظم و امنیت، حراست از حقوق طبیعی افراد جامعه، ایجاد و حفظ همبستگی اجتماعی، تامین حداقل رفاه و آسایش و ... را بر عهده دارد. این وظایف همزمان با ظهور مدرنیته در دنیای غرب و تغییر ارزش‌ها و تفکرات مردم و نخبگان غرب به مرور به عنوان خواسته‌هایی از طرف نخبگان غیر حکومتی و مردم مطرح شد و حکومت‌های غربی مجبور شدند کم‌کم به این خواسته‌ها تن در داده و آنها را بپذیرند. به قول کارل پوپر اگر پرسش فلسفه سیاسی ماقبل مدرن «چه کسی باید حکومت کند؟» بود و پرسش فلسفه دوران مدرن «چگونه باید حکومت کرد؟» می‌باشد. در حال حاضر تنها راه تامین حداکثری خواسته‌های افراد که در دنیای مدرن تک‌تک آنها غایت بالذات محسوب می‌شوند و تنها راه رسیدن به توسعه سیاسی که دستاوردی به جز ایجاد زمینه‌های تامین باز هم بیشتر این خواسته‌ها ندارد، دموکراسی است. آزادی، امنیت، رعایت حقوق فردی و اجتماعی، برابری، رفاه و شادی، مدارا و تساهل، پاسداری از ارزش‌های فردی، پایداری اخلاقیات اجتماعی و مسائلی از این دست در واقع با مفهوم دموکراسی مترادف شده‌اند و می‌توان گفت دموکراسی دیگر به عنوان وسیله‌ای برای تامین این خواسته‌ها نیست، بلکه دموکراسی عبارت است از همین مسائل و موارد در نظام دموکراسی هم، اصولی چون اعتقاد و احترام به آزادی‌های فردی، برابری، به رسمیت شناختن حق افراد برای شرکت در اداره امور جامعه و مسائلی از این دست را به عنوان آن شناخته می‌شوند. (آربلاستر، ۱۳۷۹: ۱۲-۱۱) می‌توان چنین گفت که نظام دموکراسی به اخلاقیات و چنین فرهنگی در جامعه توجه دارد که در آن افراد از نظر اخلاق فردی، دیگران را نیز در تعیین سرنوشت خود محق بدانند و به آزادی‌های دیگران احترام بگذارند. (مانهایم، ۱۳۸۵: ۲۲).

همچنین ما شاهد نوع دیگری از نظام سیاسی در ایران هستیم که با عنوان نظام مردمسالاری دینی شناخته می‌شود و دارای شاخصه‌های اخلاقی و سیاسی منحصر به فرد خود می‌باشد که با توجه به اینکه شاخصه‌های اخلاقی سیاست از دیدگاه دو نفر از اندیشمندان مطرح در این رساله، در چارچوب نظام مردمسالاری دینی قابل بررسی است، لازم است این نظام نیز مورد بررسی و تحلیل قرار بگیرد. در مردم‌سالاری دینی، عمل کردن به دین خدا و رعایت حقوق خلق در هم می‌آمیزد و قدرت فقط از راه‌های مشروع و ارزشمند استقرار می‌یابد. استبداد در مردم‌سالاری دینی، جایی ندارد. مهمترین مؤلفه‌های مردم‌سالاری دینی، عبارت است از: حق طلبی، عدالت محوری، ابزار